

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

تتمه بحث زیارت معصومین (علیهم السلام) و اهل قبور

در تکمیل بحث سابق که معلوم شد بحث لازمی است چند نکته را عرض می‌کنم. نکته اول این‌که آیا زیارت اهل قبور یا زیارت معصومین (علیهم السلام) محتاج به دلیل است یا این‌که علی وفق القاعده است؟ یعنی اگر ما فرض کنیم که این همه روایت برای این‌که معصومین را زیارت کنیم نداشتیم، فرض کنیم چنین ادله‌ای در دست ما نبود، قاعده چه اقتضا می‌کند؟ و این بحث اختصاص به معصومین هم ندارد در مورد موتی هم می‌آید و چه بسا در مورد موتی هم چه مؤمن و چه غیرمؤمن می‌آید.

وقتی تأمل می‌کنیم قاعده اقتضا می‌کند کسی که از دنیا می‌رود چون روح او باقی است بقاء روح مستلزم اطلاع بر آن کسی است که با آن روح ارتباط برقرار می‌کند چون روح باقی است، وقتی روح باقی است قوای روح از قبیل شنیدن، دیدن، حتی گفتن، اینها هم باقی است. حالا نه با این ابزار ظاهری دنیوی، روح می‌شنود، روح می‌بیند، روح می‌گوید، روح می‌خندد، روح ناراحت می‌شود، اینها برای روح هست و لذا مسئله جهنم و جنت برزخی هم روی همین پایه استوار است. بنابراین چون مسئله این چنین است زیارت یک امر علی وفق القاعده است. مخاطب قرار دادن روح یک امر قابل قبول است حالا این‌که آیا اثر دارد یا ندارد یک بحث دیگری است.

ارواح خصوصاً ارواح مؤمنین اطلاع دارند بر آن‌چه که در این دنیا می‌گذرد، بعضی از روایات آمده مسئله را روشن کرده که روح هر مؤمنی نسبت به خانواده‌ی خودش در هر هفته‌ای اطلاع پیدا می‌کند این همه‌اش روی قاعده است، قاعده این است که روح مدبرک است، درک می‌کند، می‌فهمد، وقتی انسان عند القبر حضور پیدا می‌کند این مسئله ممکن است قوی‌تر بشود ولی با قطع نظر از حضور عند القبر همینطور است. لذا روی قاعده لا فرق فی الزیارة من قریب و بعید در اصل زیارت فرقی نمی‌کند.

ولو از نظر لغوی بگوئیم در معنای لغوی زیارت حضور الزائر عند المزور شرط باشد که البته من مجال نشد به لغت مراجعه کنم حالا بر فرضی هم که در لغت چنین مطلبی باشد اما آن ملاک، بالأخره وقتی زائر عند المزور حضور پیدا می‌کند وقتی مزور حیّ است دارد مزور را می‌بیند، اما وقتی مزور میّت است از نظر ملاک و واقع بین اینکه انسان کنار قبر او باشد و بین این‌که 500 متر این طرف‌تر باشد فرقی وجود ندارد. یک وقت می‌گفتیم این روح مزور فقط در این قبر ظاهری است نه، این‌طور نیست و دلیلی هم نداریم بر این‌که این باشد.

وقتی انسان کنار یک قبری می‌رود بر حسب روایات آن روح را در همان قبر می‌آورند اما وقتی مزور میّت است و ما زیارت را هم علی وفق القاعده می‌دانیم اینجا دیگر قرب و بعد در اصل زیارت هیچ نقشی ندارد. در آثار و خصوصیاتش ممکن است فرق کند اما در اصل امکان و تحقق زیارت فرقی نمی‌کند.

مرحوم صاحب الوسائل در کتاب هدایة الامة إلى احکام الائمة (علیهم السلام) روایاتی دارد در مورد زیارت موتی. به امام صادق (علیه السلام) عرض کرد که شما زیارت قبور اموات خودتان می‌روید؟ فرمودند نعم. باز پرسید وقتی ما می‌رویم اینجا توجه پیدا می‌کنند و آگاهند؟ «فقال ای واللّه، إنهم لیعلمون بکم و یفرحون بکم یستأنسون إلیکم». سائل سؤالش از این است که اذا اتیناهم اینجا به ما متوجه می‌شوند؟ اما جوابی که امام می‌دهند می‌فرمایند إنهم لیعلمون بکم این قید اذا عطیناهم را هم ندارد، یفرحون بکم، یستأنسون إلیکم، یعنی ارواح در آن عالم با حرکات ما، افعال ما، گفتار ما، فرح و انس پیدا می‌کنند نه این‌که وقتی ما آنجا نشستیم یستأنسون، البته ممکن است استیناسش قوی‌تر باشد ولی اصل این إنهم یعنی خودش روی قاعده است نه این‌که بگوئیم امام اینجا مسئله شرعی تعبدی نیست که تعبداً بخواهند بفرمایند اینجا امام دارند یک حقیقتی را بیان می‌کنند.

إنهم لیعلمون بکم اینجا قید ندارد اذا اتیناهم، رفتیم سراغ آنها. إنهم لیعلمون بکم، اگر هم نیروی این چنین است و لذا آن وقتی هم که انسان سر قبر اینجا نمی‌رود بعد از مدتی که می‌رود گاهی اوقات گلیه هم می‌کنند مدتی است نیامدی، معلوم است که به اصل انسان توجه دارند نه اینکه بگوئیم وقتی انسان رفت تازه می‌فهمند که این آمده‌است.^[1]

والد استاد بزرگوار ما حاج آقای بیگدلی می‌فرمودند، ایشان از اوتاد قم بودند و واقعاً مرد کم نظیری در تقوا بود، ایشان می‌گفت یکی از بستگانم که مرحوم شده بود هر روز می‌رفتم کنار قبر او فاتحه‌ای می‌خواندم یک روزی رفتم و با فاصله و با سرعت رفتم و ننشستم، شب به خوابم آمد و گفت امروز نیامدی بنشین فاته بخوانی؟ این مقدار اینجا توجه دارند.

این توهمی که جناب آقای رحمان‌پور داشتند، امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمودند «زوروا موتاکم فإنهم یفرحون بزیارتکم» حالا کلام امام صادق (علیه السلام) داشت یفرحون بکم و اینجا می‌فرماید یفرحون بزیارتکم، بعد حضرت می‌فرماید ولیطلب احدکم حاجته این‌که حالا در ذهن ایشان و شاید در ذهن دیگران هم بوده که ما از معصوم باید حاجات را بخواهیم، نه، امیرالمؤمنین می‌فرماید ولیطلب احدکم حاجته عند قبر اُبیّه و عند قبر امه، حالا این یک ویژگی‌ای دارد که انسان اگر پدر و مادر را بعد از این‌که از دنیا رفتند حاجتی داشته باشد، سفارش شده که بروید کنار قبر اینجا بنشینید و حاجات خود را از اینجا بخواهید ولیطلب احدکم حاجته، حاجتش چیست؟ اگر مریض است از آنها بخواهد واسطه قرار بگیرند که خدا آنها را شفا بدهد، نیاز مادی دارد و هر مشکلی که دارد.^[2]

خدایی که خودش می‌فرماید «و بِالْأَوَّلِیْنَ إِحْسَانًا»^[3] اگر فرزند همان والدین را واسطه قرار داد، این نقض آن فرمایش خداست که خود خدا ارزش اینجا را نادیده بگیرد و دعای آن فرزند را مستجاب نکند. اجابت دست خدای تبارک و تعالی است. معصوم هم این طور نیست که بگوئیم خدای تبارک و تعالی به او تفویض کرده که حاجت هر کسی را خواستی بده، نه! و ما یشائون إلا أن یشاء الله مشیت آنها با مشیت خدا یکی است، وقتی مشیت آنها با مشیت خدا یکی است پس اصلاً تعددی وجود ندارد در تشریع هم همین‌طور است.

بنابراین این دو مطلب را می‌خواستیم تکمیل کنم هم زیارت از راه دور، الآن ما هر روز موفق نمی‌شویم حرم برویم ولی از بیرون سلام می‌دهیم، بعد از نمازها در منزل رو می‌کنیم به قبر حضرت معصومه (علیها السلام) که حتماً آقایان این دأب را داشته باشید این اقلّ ادب است، اینجا همه زیارت از راه دور است و اینجا محکم و صحیح است و آثار دارد و ان شاء الله باید موفق به اینها باشیم و این دو نکته را در تکمیل آن عرض کردم.

البته این بحث را آقایان خودتان دنبال کنید بحث خوبی است من هم ندیدم جایی این بحث را منقح کرده باشند، شاید هم باشد در بعضی از کتاب‌ها من ندیده باشم. الآن در دنیا در زمان حیات آن‌چه که می‌شنود روح است منتهی به واسطه السمع، آنچه که می‌بیند روح است بواسطه البصر، اما وقتی که شما خوابیدید نه گوش‌تان می‌شنود، نه چشم‌تان می‌بیند، اما باز می‌بینید هم می‌شنوید، می‌بینید که یک آقای سخنانی می‌کند هم می‌بینید و هم می‌شنوید چه چیزی او را می‌بیند؟ الآن یک کسی خوابید، اصلاً

الآن یک کسی بیهوش می‌شود و به کما می‌رود نه کسی را می‌بیند نه به حسب ظاهر چیزی را می‌شنود بعد که از کما بیرون می‌آید سیر حرکاتش را گاهی می‌گوید من چه کسی را دیدم، چه گفتم، همه اینها را بیان می‌کند، الآن یک تأمل مائی هم بفرمائید روشن است. آن قوه‌ای که می‌شنود این سامعه نیست روح است که می‌شنود اما به واسطه این می‌شنود، به واسطه چشم می‌بیند، به واسطه زبان سخن می‌گوید اما وقتی شما خواب هستید حرف می‌زنید بدون این‌که زبان‌تان سر سوزنی حرکت کند.

برای من گاهی اوقات اتفاق افتاده که در حین درس گفتن از خواب بیدار شدم، این‌که در خواب آدم درس بگوید، صحنه‌ای را ببیند و بشنود، این گوش که الآن چیزی نمی‌شنود، پس روح است که اینها را ادراک می‌کند، این روح بعد از این‌که می‌گوئیم از دنیا می‌رود این روح باقی است و آن وقت تا حالا در این بدن محصور بوده، وقتی در این بدن محصور است این روح از آن طرف دیوار نمی‌تواند اطلاع پیدا کند، اما وقتی از این قالب مادی رها شد قدرت‌ش هزاران برابر می‌شود.

یک کسی که تشییع می‌شود تمام مشیّعین را می‌بیند، آن کسی که خودش در تشییع جنازه است فقط دو سه نفر اطرافش را می‌بیند ولی خود میّت همه را می‌بیند، اینها قدرت روح است و لذا الآن این علم هیپنوتیزم از این بدن مادی روح را یک مقدار رها می‌کند بعد که رها کرد می‌تواند همان آن بفرستدش آن طرف دنیا، اصلاً فاصله زمانی و مکانی برایش معنا ندارد می‌گوید شما الآن برو کره ماه، البته بستگی دارد ولی قابلیت این را دارد. این‌که می‌گویند خوابش می‌کنند! نه، یک انقطاعی بین روح و بدن ایجاد می‌شود این انقطاع که ایجاد می‌شود روح قدرت پیدا می‌کند می‌تواند برود آن طرف دنیا و یا هر جا که شما بگوئید، بگو الآن برو به حرم حضرت معصومه (سلام الله علیها) کنار ضریح ببین چه کسی آنجاست، همان آن برای شما می‌گوید.

خود معرفة النفس بسیار بحث مهمی است، استاد بزرگوار ما آیت الله حسن‌زاده که خداوند ایشان را شفای کامل بدهد و طول عمر بدهد، ایشان بحث مفصلی دارد، من قدیم دیدم بحث ایشان را. بحث معرفة النفس را ببینید، و لذا وقتی آنها دیده می‌شود خیلی از این روایات فهم و توجیهش برای انسان آسان می‌شود.

خلاصه مباحث گذشته

در اینجا چند بحث داریم؛ یک بحث این‌که آیا شهرتی که در روایات آمده شهرت روایی است یا شهرت فتوایی؟ بحث دوم این‌که آیا شهرت فتوایی می‌تواند مرجح احد الخبرین بر دیگری یا جابر ضعف سند باشد یا نه؟ اما در مورد بحث اول مرحوم نائینی می‌فرماید واضح است که شهرت در روایت مقبوله و مرفوعه شهرت روایی است.

مرحوم آخوند هم در کفایه می‌فرماید «لوضوح أن المراد بالموصول في قوله في الأولى (: خذ بما اشتهر بين أصحابك) و في الثانية (: ينظر إلى ما كان من روايتهم عنا في ذلك الذي حكما به المجمع عليه بين أصحابك فيؤخذ به) هو الرواية لا ما يعم الفتوى كما هو أوضح من أن يخفى.» این مسئله اینقدر واضح است که نیازی به بحث و بیان ندارد.^[4]

ادامه بیان معنای شهرت

در هر دو روایت موضوع اصلی تعارض الخبرین است یعنی اگر دو خبر با هم تعارض پیدا کردند! وقتی موضوع تعارض الخبرین است امام (علیه السلام) می‌فرماید ينظر إلى ما كان من روايتيهما أنا اصلاً تصريح است به آن روایتی که المجمع علیه عند اصحابه فيؤخذ به ويترك الشاذ الذي ليس بمشهور عند اصحابك فإن المجمع عليه لا ريب فيه. اینجا اولاً یک نکته‌ای را عرض کنیم این اجماعی که اینجا در این روایت مقبوله است همان طوری که شیخ انصاری هم فرمودند مراد اجماع اصطلاحی نیست. مرحوم آقای خوئی تقریباً آورده روی معنای یا اصطلاحی یا لغوی فرموده مما أجمع الاصحاب عليه و می‌گوید چیزی که اجمع الاصحاب عليه یعنی آن‌که مورد اتفاق الكل است. ایشان می‌فرماید مراد از مجمع عليه یعنی اجمع اصحاب علی صدوره

عن المعصوم یعنی آن که قطعی الصدور است.

باز هم از شیخ و هم از مرحوم آقای خوئی تعجب است، روایت مقابلش را شاذ قرار داده و باز این مجمع را به همان مشهور معنا کرده یعنی اصلاً در این روایت نه اجماع لغوی مراد است نه اجماع اصطلاحی مراد است، مراد از مجمع یعنی مشهور، قرینه‌ی واضحی در این روایت وجود دارد که فرموده و یترک الشاذ الذی لیس بمشهور یعنی لیس بمجمع علیه، فإن المجمع علیه لا ریب فیه.

پس این مجمع علیه نه اجماع اصطلاحی مراد است نه اجماع لغوی که اتفاق الكل باشد مراد است، مراد همین مشهور است، مراد از مجمع علیه یعنی مشهور.

عرض ما این است که در روایت، امام می‌فرماید خبری که مشهور عند الاصحاب است را بگیر. بعد این خطاب به چه کسی است؟ خطاب این است که اگر این دو حکم با هم اختلاف پیدا کردند شما ببین روایت کدامشان مطابق با مشهور است، روایت هر کدام که مطابق با مشهور است همان را اخذ کن.

اگر مراد شهرت فتوایی بود اینها اصلاً اختلاف نمی‌کردند، این دو تا این به یک روایت اخذ می‌کند آن به یک روایت دیگر اخذ می‌کند حالا اگر واقعاً در این مسئله یک شهرت فتوایی قائم باشد اصلاً می‌گوئیم موضوع به اختلاف نمی‌رسد. برای این که وقتی صد نفر یک حکمی بدهند پنج نفر حکم دیگری بدهند مشکلی نیست. البته بعداً بیان می‌کنیم که خود شهرت فتوایی آیا دلیل است یا نه؟ مقام دوم در این است که آیا شهرت فتوایی دلیل است؟ اگر دلیل نیست مرجح احد الخبرین یا جابر هست یا نیست؟ ولی الآن می‌خواهیم ببینیم شهرت در این روایت مراد چیست؟ سائل سؤالش از خبرین است امام هم در جواب می‌فرماید بنظر إلی ما کان من روایتیها اصلاً تصریح دارد من روایتیها.

پس اینجا سؤال و جواب هر دو در مورد روایت است، این که مرحوم آقای خوئی گویا به این کلمه روایتیها عنایتی نکردند بعد خودشان را در تکلف انداختند که اگر یک کسی آمد سؤال کرد أیّ المسجدين تحب، مجیب هم در جواب گفت ما کان الاجتماع فیه اکثر، ایشان می‌فرمایند ظهور در این دارد که ما کان من المسجدين نه این که اجتماع من حیث هو اجتماع ولو در غیر مسجد، نیازی به این تکلف نیست، من در روایت آقای خوئی این را دیدم، در خود روایت مقبوله دارد ما کان من روایتیها أنا، تصریح دارد و نیازی به این نیست. یعنی یک وقتی سؤال از خبرین است در جواب چیزی از خبرین نیست باز نیاز به این تکلفها است اما اینجا دارد ما کان من روایتیها أنا، می‌گوئیم اگر شهرت روایی شد می‌فرماید فإن المجمع علیه لا ریب فیه و بعد استشهاد می‌کنند به کلام پیامبر اکرم که الامور ثلاثة أمر بین ریشه.

اینجا فقط باقی می‌ماند نکته‌ای که در کلمات امام (رضوان الله تعالی علیه) است و ما فرمایش ایشان را خواندیم که ایشان می‌فرماید اگر یک روایتی مشهور بین الاصحاب هست اما فقها بر طبق آن فتوا ندادند، نقلش در کتب روایی مشهور است اما فقها بر طبق آن فتوا ندادند آیا می‌توانیم بگوئیم این روایت هم مما لا ریب فیه است، فرمودند چون نمی‌شود گفت بگوئیم این روایت مما لا ریب فیه است فلا بد ما این شهرت را حتماً شهرت فتوائیه معنا کنیم.

جواب از این فرمایش امام این است که در جایی که شهرتی طبق روایتی است و شهرت بر خلاف ندارد چه می‌فرمائید؟ آیا او را می‌توانیم از مصادیق مما لا ریب فیه قرار بدهیم؟ بله و در این روایت فقط در مقام همین است که ما دو تا روایت داریم اصلاً بحث فتوای مشهور هم نیست یک روایت نقلش در کتب روایی فراوان است اما یک روایت در یک کتاب روایی آمده است. امام می‌فرماید این که اصحاب زیادی آمدند این را ذکر کردند مشهور است این را اخذ کن، بعد این مما لا ریب فیه یعنی نمی‌خواهیم لا ریب فیه بگوئیم عقلاً، یعنی این قابل اعتماد است، یا تعبیر می‌کنیم لا ریب فیه نسبی است یعنی بالنسبة به او لا ریب فیه است.

این روایت مشهور نسبت به آن روایتی که مشهور نیست لا ریب فیه نسبی است پس در جواب امام عرض می‌کنیم، مثل این است که بگوئیم ادله دلالت بر حجیت خبر واحد دارد شما بگوئید اگر یک خبری اجماع برخلافش باشد چکار کنیم؟ باز هم حجیت دارد اما آنجا باید اجماع را مقدم کرد، یعنی ما جسارتاً به امام عرض می‌کنیم که اینجا ممکن است خلط واقع شده باشد و آن این است که ما می‌خواهیم ببینیم روایت چه می‌خواهد بگوید؟ روایت می‌گوید اگر یک جایی مشهور بود و یک جایی غیر مشهور بود روایت مشهور را بپذیرید، حالا اگر آن روایت مشهور فتوای مشهور برخلافش بود او را از راه دیگر باید حل کنیم، آن دلیل نمی‌شود بر این‌که بگوئیم این شهرتی که در این روایت هست شهرت فتوایی است حتماً.

به نظر می‌رسد این شهرتی که در این روایت هست شهرت روایی است و اصلاً در ذهن بعضی از آقایان هم بود در زمان صدور این روایت در ذهن اصحاب چیزی به نام شهرت فتوایی نداشتیم، اصحاب فتوا می‌دادند، خود زراره، خود محمد بن مسلم، اینها فتوا می‌دادند ولی چیزی به نام شهرت فتوایی نداشتیم اما شهرت روایی داشتیم، لذا این هم مؤید این مطلب می‌شود که این شهرتی که در اینجا آمده شهرت روایی است.

شهرت روایی بر اساس همین روایت مسلم عنوان مرجح را دارد، اگر ما مجمع علیه را به اجماع اصطلاحی یا لغوی معنا کردیم یا اجماع عرفی که می‌شود امر قطعی الصدور، وقتی آن طور شد اصلاً چیزی که مجمع علیه است حجت است و آن‌که در مقابلش هست لیس بحجة، یعنی می‌رود در باب تمیز بین حجت و لا حجت، اگر ما مجمع علیه را طبق معنای آقای خوئی بیان کردیم اینجا باز بحث مرجحیت در کار نیست می‌رود در بحث تمیز حجت از لا حجت، اما اگر گفتیم نه، مجمع علیه یعنی مشهور است، مما لا ریب فیه هم یعنی نسبی و اضافی، اینجا می‌رود در بحث ترجیح یکی بر دیگری، ترجیح احد الخبرین نسبت به خبر دیگر، لذا از روایت مرفوعه و مقبوله به خوبی استفاده می‌شود شهرت روایی مرجح احد الخبرین نسبت به خبر دیگر هست. این مقام اول که مراد از شهرت در این دو روایت چیست.

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

- [1] □ «قِيلَ لِلصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْمَوْتَى تَزُورُهُمْ؟ قَالَ: نَعَمْ، قِيلَ: فَيَعْلَمُونَ بِنَا إِذَا أَتَيْنَاهُمْ؟ فَقَالَ: إِي وَاللَّهِ، إِنَّهُمْ لَيَعْلَمُونَ بِكُمْ، وَ يَفْرَحُونَ بِكُمْ، وَ يَسْتَأْنِسُونَ إِلَيْكُمْ.» هداية الأمة إلى أحكام الأئمة عليهم السلام، ج-1، ص: 322.
- [2] □ «أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْكُوفِيُّ عَنْ ابْنِ جُمْهُورٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ مُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) وَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْأَصَمِّ عَنْ حَرِيزٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) زُورُوا مَوْتَاكُمْ فَإِنَّهُمْ يَفْرَحُونَ بِزِيَارَتِكُمْ وَ لِيُطْلَبَ أَحَدُكُمْ حَاجَتُهُ عِنْدَ قَبْرِ أَبِيهِ وَ عِنْدَ قَبْرِ أُمِّهِ بِمَا يَدْعُو لَهُمَا.» الكافي (ط - الإسلامية)، ج3، ص: 229 و 230.

[3] □ بقره، 83.

[4] □ كفاية الأصول (طبع آل البيت)، ص: 292.